جلسه 1745

چهارشنبه 22/03/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به إفتاء مجتهد در غیر موارد علم وجدانی به حکم شرعی بود. راجع به کیفیت إفتاء مجتهد صحبت کردیم. راجع به تقلید از او صاحب کفایه فرموده است که رجوع عامی به مجتهد که بر اساس اماره فتوی می دهد به لحاظ این هست که این مجتهد عالم به موارد قیام اماره است. یعنی مجتهد خبر از حکم شرعی واقعی نمی دهد و صرفا بیان می کند که در این مورد ما حجت شرعیه داریم بر حکم شرعی. منجز و معذر داریم نسبت به حکم شرعی. و همینطور در موارد فتوای مجتهد بر اساس اصل عملی، مجتهد بیان می کند که این مورد، مورد اصل برائت هست، آن مورد دیگر مورد قاعده اشتغال هست. راجع به حکم برائت یا اشتغال عامی تقلید نمی کند، عامی عقل خودش مستقل است به اینکه در شبهات حکمیه بعد الفحص اگر مقرون به علم اجمالی نباشد برائت عقلیه هست، اگر مقرون به علم اجمالی باشد قاعده اشتغال هست، نیازی به تقلید ندارد. فقط مورد را از مجتهد تقلید می کند که آیا این مورد، مورد شبهه حکمیه بعد الفحصی که مقرون به علم اجمالی است هست تا عقل عامی مستقل بشود به اشتغال و احتیاط، یا مقرون به علم اجمالی نیست تا عقل عامی مستقل بشود به برائت. راجع به تشخیص موارد حکم عقل است که عامی تقلید می کند.

اقول: این فرمایش ایشان انصافا ناتمام است. تقلید از مجتهد صرفا به لحاظ اینکه او عالم هست به موارد قیام اماره یا عالم هست به موارد اصل، منحصر به این نیست. چه بسا عامی حکم عقل را نمی داند چیست. چه بسا عامی حکم اماره را نمی داند چیست. چطور فقط تقلید می کند عامی از مجتهد که آیا این مورد، مورد قیام اماره هست یا مورد قیام اماره نیست؟ حجیت اماره را این عامی از کجا بفهمد؟ آیا خبر ثقه که عادل نیست حجت است یا حجت نیست؟ عامی از کجا بفهمد؟ عامی در موارد حکم عقل از کجا بطور دقیق تشخیص بدهد که در کدام شبهه عقل حکم به برائت می کند و در کدام شبهه حکم به احتیاط می کند. این درست نیست که ما منحصر کنیم رجوع عامی را به مجتهد به لحاظ تشخیص مجتهد نسبت به موارد قیام اماره یا موارد جریان اصل و بگوئیم اما اینکه حکم عقل مثلا برائت است یا احتیاط است فهو مما یستقل به عقل العامی. نخیر اینطور نیست. چه بسا عقل عامی عاجز است از درک این حکم یا از درک حجیت این اماره.

مطلبی هم در کفایه راجع به مجتهد انسدادی فرموده اند آن را هم عرض کنیم: ایشان راجع به مجتهد انسدادی فرموده اند تقلید از او در غایت اشکال است. چرا؟ برای اینکه مجتهد انسدادی خودش معترف است که جاهل است به احکام، رجوع به او می شود رجوع یک جاهل به جاهل دیگر.

مرحوم آقای خوئی هم ایشان را تأیید کرده است، فرموده است بله همینطور است از مجتهد انسدادی نمی شود تقلید کرد. چون این مجتهد انسدادی اگر مسلک حکومت را قائل است، که جاهلی بیش نیست. چون عقل که ظن مطلق را اعتبار نمی کند علم به واقع. اگر مسلک کشف را قائل است، بله طبق مسلک کشف ظن مطلق شرعا اماره معتبره شده است، اما در حق کسی که مقدمات انسداد در حقش تمام شده است. مقدمات انسداد برای این مجتهد انسدادی تمام شده است. اما عامی که متمکن هست از تقلید مجتهد انفتاحی، او که مقدمات انسداد در حقش تمام نشده است تا ما کشف بکنیم شارع ظن مطلق را برای او حجت قرار داده است.

ولذا عامی حق ندارد از مجتهد انسدادی تقلید کند.

اقول: انصافا این مطالب نادرست است. مجتهد انسدادی مثل محقق قمی که اعلم بوده از بسیاری از این مجتهدهای انفتاحی و کتاب فقهی جامع الشتاتش باعث افتخار است، ما بیائیم بگوئیم او جاهل بوده به احکام ولی مجتهد انفتاحی عالم به احکام است. مجتهد انسدادی می گوید همه جاهل هستند، منتهی من جاهل بسیط هستم، آنهایی که فکر می کنند که می دانند آنها جاهل مرکب هستند. مجتهد انسدادی همه را جاهل می داند. می گوید اصلا در عصر غیبت باب علم و علمی منسد است. در سیره عقلاء چه فرق می کند بین مجتهد انسدادی و انفتاحی. بلکه اگر مجتهد انسدادی اگر اعلم است در سیره عقلاء متعین می دانند رجوع به او را.

مجتهد انسدادی اگر قائل به کشف است، جناب آقای خوئی! خب این ظن مطلق را علم تعبدی می داند به حکم شرعی واقعی و فتوی می دهد به حکم شرعی واقعی به استناد ظن مطلق. و اگر مسلک حکومت را قائل است تشخیص می دهد به حم عقلش که وظیفه برای مردم در عصر غیبت احتیاط در موارد موافقت ظنیه است، که به نحو امتثال ظنی احتیاط بکنند. اهل خبره است.

و عجیب است صاحب کفایه که می گفت رجوع به مجتهد به لحاظ تشخیص موارد قیام اماره یا حکم عقل است، خب چرا در مجتهد انسدادی این را نمی گوید؟ خب عامی رجوع می کند به مجتهد انسدادی به لحاظ تشخیص موارد حکم عقل بنابر مسلک حکومت، یا حجیت شرعیه برای ظن مطلق بنابر مسلک کشف.

ولذا به نظر ما هیچ فرقی بین مجتهد انفتاحی یا مجتهد انسدادی نیست. بلکه اگر مجتهد انسدادی اعلم باشد عقلاء متعین می دانند رجوع به او را، چون او اهل خبره است ودر فرض تعارض قول اهل خبره اعلم مرجع است.

یک مطلبی هم عرض کنم: آقای سیستانی فرموده اند: مجتهد در تبیین مفاهیم در عقود و ایقاعات اگر به نظری رسید مانعی ندارد نظر خودش را اعلام کند. که مثلا فلان عبارت وصیت طبقة بعد طبقة و نسلا بعد نسل ظهورش در چیست. نظر بدهد طبق تشخیص خودش مانعی ندارد که آیا این طبقة بعد طبقة که می گوید وصیت می کند این منزلم در تحت تصرف اولادم باشد نسلا بعد نسل و طبقة بعد طبقة، آیا ظهور دارد در تشریک یا در ترتیب. تشریک یعنی افراد طبقه لاحقه در کنار افراد طبقه سابقه قرار می گیرند و همه اینها در عرض واحد از این مال که مورد وصیت یا مورد وقف است منتفع می شوند. اما ترتیب این است که تا یک نفر از طبقه سابقه هست نوبت به طبقه لاحقه نمی رسد. تا فرزند کوچک این موصی هست نوبت به نوه ها نمی رسد. باید طبقه اول یعنی فرزندان بلاواسطه همه از بین بروند تا نوبت برسد به فرزندان مع الواسطه که نوه ها هستند. خب مجتهد تشخیص می دهد ظهور این تعبیر را در یکی از این دو نظر بدهد، اما نظرش برای مردم اعتباری ندارد. مردم اگر مطمئن می شوند از این نظر مجتهد، طبق اطمینانشان عمل کنند، والا باید طبق تشخیص خودشان عمل نمایند.

اقول: این فرمایش به نظر ما ناتمام است. چون برخی از مفاهیم تشخیصش نیاز دارد به خبرویت. ما مجتهد را خبیر می دانیم حتی در تشخیص مفاهیم عرفیه. و عامی رجوع می کند به مجتهد از باب رجوع به اهل خبره در تشخیص مفاهیمی که نیاز دارد به اعمال خبرویت.

بله برخی از مفاهیم هستند که نیاز به اعمال خبرویت ندارند، مثل اینکه چه چیزی آب است و چه چیزی آب نیست. اما مفاهیمی که نیاز به خبرویت دارند تشخیص آن کار ساده ای نیست، رجوع می شود به اهل خبره. اهل خبره در تشخیص مفاهیم مجتهدین هستند.

بله اگر مقلد اطمینان به خطاء مجتهد دارد در این تشخیص، این بحث دیگری است، اما اگر اطمینان به خطاء او ندارد چرا نتواند از او تقلید کند ولو به لحاظ آن حکم شرعی مترتب بر این مفهوم.

والا مگر مسائل فقهیه ما چیست؟ خیلی از موارد اختلاف فقهاء ناشی است از اختلاف در صدق مفاهیم. یکی می گوید تورم مصداق فائده است خمس دارد، یکی می گوید تورم مصداق فائده نیست خمس ندارد. یا یکی می گوید کسی یک سال و نیم در یکجا بخواهد بماند صدق می کند که استوطن هذا البلد یا لیس بمسافر فی هذا البلد، ولذا نمازش تمام است ولو قصد اقامه عشرة ایام نکند. فقیه دیگر می گوید نخیر بر این شخص صدق نمی کند که استوطن هذا البلد و لیس بمسافر فی هذا البلد و لذا باید قصد اقامه عشرة ایام بکند. این مجتهد اشباه ونظائر را بررسی کرده و تشخص می دهد که این مفهوم عرفی صدق می کند یا صدق نمی کند. و رجوع می شود به او در حکم شرعی این مفهوم، چون او خبیر است در اینکه آیا این مفهوم صادق است یا صادق نیست.

آقای سیستانی راجع به کثرت سفر وامثال آن اخیرا پذیرفته اند که می شود به فقیه رجوع کرد از باب رجوع به اهل خبره در تشخیص مفاهیم. ولی در آن عبارات وصیت و وقف و امثال ذلک نه، طبق آنچه که در تقریر بحث ایشان هست فرموده اند نظر فقیه حجیت ندارد. اگر عامی وثوق پیدا کند طبق وثوقش عمل می کند. که به نظر ما این مطلب درست نیست و فرقی بین این موارد نیست. در همه این موارد که مفاهیم حدسیه هستند ما رجوع می کنیم به فقیه، و اگر هم تعارض بود رجوع می کنیم به فقیه اعلم، چون معتقدیم او فقیه است یا اقوی خبرویة هست در تشخیص مفاهیم.

بحث دیگر راجع به این هست که اجتهاد بر چه چیزی توقف دارد؟

برخی گفته اند اجتهاد بر علم منطق توقف دارد.

اقول: به قول آقای خوئی ره آن مقدار از علم منطق که در استدلال مورد نیاز است نیاز به علم منطق ندارد، نیاز به عقل دارد که الحمد لله خدا به همه شما عنایت کرده است.

اما علم معانی و بیان هم مورد نیاز نیست، برای اینکه یک سری بحث ها که مورد نیاز در فقه است مثل بحث حقیقت و مجاز، در همین اصول خودمان مطرح شده است.

آن چیزی که مورد نیاز است یک مقدار آشنائی با تفسیر است که با آیات فقهیه آشنا باشد. یک مقدار ادبیات صرف و نحو است که انسان معنای آیات و روایات را درست بفهمد. اما جمود بر ادبیات اشتباه است. چون برخی از این قواعد صرف و نحو دخل در تشخیص ظهور عرفی ندارد. له عندی دراهم الا درهم یا له عندی دراهم الا درهما. علماء نحو فرق گذاشته اند. له عندی دراهم الا درهم یعنی له عندی مثلا الف درهم الا درهم گفته اند معنایش این است که او از من هزار درهمی طلبکار است که یک درهم نیست. وصف است. یعنی هزار درهم طلبکار است. له عندی الف درهم الا درهما یعنی نهصد ونود و نه درهم. خب این ربطی به ظهورات عرفی ندارد. درهما و درهمٌ و درهمٍ اینها ظهورات عرفی را عوض نمی کند.

عمده دو علم است که مورد نیاز است: یکی علم اصول، یکی علم رجال.

علم اصول هم یک بخشی از آن برای تحلیل مسائل است. اگر کسی آنها را هم نداند لطمه ای به استنباط نمی زند. اما آن قواعدی که نتیجه آن در تشخیص حکم شرعی کلی دخیل هست خب باید به آن قواعد آشنا باشد. مثلا حجیت ظهور چه مقدار هست؟ ولو ظن نوعی به خلاف آن داشته باشیم باز این ظهور حجت است؟ حجیت خب ثقه چه مقدار است؟ دلالت صیغه امر بر وجوب دلالت وضعیه است یا دلالت اطلاقیه است یا از باب حکم عقل است؟ اینها را باید بدانیم، چون نتائج فقهی اش فرق می کند.

اما یک سری بحث های تحلیلی که مثلا معنای حرفی چیست، کون رابط است یا چیز دیگر است، تشخیص دقیق آن ولو برای بعضی لذت بخش است اما وقتی دخیل در استنباط حکم شرعی نباشد اجتهاد بر آن توقف ندارد. اجتهاد بر مقداری از معرفت علم اصول توقف دارد که در ارتباط با قواعدی است که تقع نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الشرعی الکلی.

راجع به علم رجال هم چون بالاخره ما باید اثبات کنیم وثاقت روات را تا بتوانیم به روایات استدلال کنیم، خب قواعد رجالیه را باید بدانیم، مشایخ صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی که طبق یک قاعده رجالیه ثقات هستند این قاعده رجالیه درست است یا درست نیست. قاعده اصحاب اجماع که اصحاب اجماع اگر از کسی نقل بکنند دلیل بر وثاقت او است آیا درست است یا نه. خب اینها را باید بدانیم. آیا تعبیرهایی مثل صالح الروایة این ظهور در توثیق دارد یا ندارد؟ خب اینها را باید بدانیم.

ولذا در اجتهاد نیاز داریم به علم اصول و علم رجال.

محقق همدانی فرموده: علم اصول مورد نیاز هست اما علم رجال مورد احتیاج نیست. هر روایتی که مشهور به آن عمل کرده اند معتبر است، و هر روایتی که مشهور به آن عمل نکرده اند غیر معتبر است. حالا راوی ثقه باشد یا نباشد چه اهمیتی دارد.

اقول: انصافا این فرمایش درست نیست. گاهی ما اصلا نمی توانیم در این مورد تشخیص بدهیم که مشهور به چه چیزی عمل کرده اند. و گاهی هر دو طرف مشهور است. علاوه بر اینکه اصل عمل مشهور سبب اعتبار بشود برای یک حدیث ضعیف، ما این را قبول نکردیم. به چه دلیل. حالا اعراض مشهور از سند خبر معتبر موهن او باشد که او را هم آقای خوئی قبول ندارد، اما دیگر عمل مشهور به یک خبر ضعیف وجهی ندارد بگوئیم سبب اعتبار آن خبر است. به چه دلیل.

ولذا این فرمایش محقق همدانی درست نیست.

یا محقق نائینی فرموده است: خدشه در اسانید کافی دأب عجزه است. دیگر نیاز به رجال نداریم، کافی را بگذار جلو و عمل کن. بعضی ها که گفته اند روایات کتب اربعه قطعی است.

اقول: اینها اشتباه است. نه روایات کتب اربعه قطعی است، نه خدشه در اسانید کافی دأب عجزه است. اینها وجهی ندارد. در همین کافی احادیثی هست خلاف ضرورت مذهب. کم هست ولی هست. یعنی چی که نقاش در روایات کافی دأب عجزه است؟

حالا یک عبارتی اول کافی هست که ما آثار صحیحه عن الصادقین علیهم السلام را در این کتاب آوردیم. خب برفرض شهادت داده است کلینی به صحت روایات کافی، ما باید ببینیم معارض دارد یا ندارد. خب همین هم بحث رجالی است دیگر. ببینیم این شهادت کلینی اولا ظهور دارد در توثیق رجال و روات روایات کافی یا ظهور ندارد. برفرض ظهور داشته باشد باید ببینیم معارض دارد یا ندارد.

پس ما عمدتا در اجتهاد نیاز به دو علم داریم، علم اصول فقه و علم رجال. و یک مطلبی که باید مورد توجه باشد این است که: باید در مقام اجتهاد هم دنبال نسخ معتبره باشیم و هم دنبال تصحیح انتساب کتب به مؤلفین آن. همینجوری که و فی کتاب الاختصاص للشیخ المفید شما بر می دارید می نویسید روی الشیخ المفید فی کتاب الاختصاص. یا می آیید وسائل را باز می کنید سند وسائل را و متن وسائل را وحی منزل می دانید. آقا این اشتباه است. به قول محدث نوری وقتی صاحب جواهر گفته است کتاب اشعثیات (جعفریات) اعتبار ندارد، اگر اعتبار داشت صاحب وسائل از او نقل می کرد. محدث نوری می گوید: جناب صاحب جواهر! چه کسی می گوید که اصلا صاحب وسائل این کتاب را دیده است؟ تعبیر ایشان این است که می گویند: إنه (یعنی صاحب وسائل) ینقل عن کتب هی دون هذا الکتاب بمراتب من جهة المؤلف أو من جهة عدم ثبوت نسبة الکتاب الی مؤلفه أو ضعف الطریق الیه. اگر این کتاب را می دید نقل می کرد، چه کسی می گوید این کتاب اشعثیات را دیده و نقل نکرده؟. صاحب وسائل از کتب ضعیفتر از این نقل می کند، کتابهایی که نه انتسابش به مؤلفش روشن است، نه طریقش صحیح است، مثل کتاب فضل الشیعة صدوق، تحف العقول، تفسیر فرات، ارشاد دیلمی، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، اختصاص مفید، از اینها نقل می کند. اینکه انسان اعتماد بیش از حد بکند به کتاب وسائل این اشتباه است. حالا غیر از اینکه نسبتی که می دهد بعضی کتابها را به مؤلفینش باید بررسی بشود، متنی که نقل می کند صاحب وسائل اعمال اجتهاد می کند، باید مراجعه کرد به آن مصدر. ما گاهی مراجعه که می کنیم به مصدر کتابهایی که صاحب وسائل از آن نقل می کند، می بینیم صاحب وسائل گاهی می گوید وروی الکلینی نحوه. این حدیث را که شیخ نقل کرد کلینی هم نظیر آن را نقل کرده است. اما وقتی مراجعه می کنیم می بینیم کجا این نظیر او است؟ با هم اختلاف دارند. گاهی صاحب وسائل سند را اشتباه می کند. در سرائر از کتاب محمد بن علی بن محبوب حدیث که نقل کرده صاحب وسائل می گوید: و فی السرائر عن کتاب محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن هلال عن ابن ابی عمیر عن أبان بن عثمان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال کتبت الیه. حالا ابوبصیر مردد است بین دو نفر که یکی شان اعمی بود، ولی معهود نیست که ابوبصیر بگوید کتبت الی الصادق علیه السلام. در وسائل اینجور نقل می کند. انسان وقتی مراجعه می کند به سرائر می بیند اینطور نیست. اصلا ضمیر به ابوبصیر برنمی گردد. ضمیر برمی گردد به احمد بن هلال، و عنه قال کتبت الیه. کجا دارد که ابوبصیر قال کتبت الی ابی عبدالله علیه السلام؟ و عنه قال کتبت الیه، نقل شده که احمد بن هلال می گوید نامه نوشتم حالا یا به امام هادی علیه السلام و یا به امام عسکری علیه السلام.

یا یک روایتی هست در کافی نقل می کند از علی بن مهزیار، رجل دُفع علیه مال یحجّ به هل علیه فی ذلک المال الخمس؟ فکتب علیه السلام لیس علیه الخمس. سند را تغییر داده است. اجتهاد کرده است، اصلا سند را تغییر داده است. تا مراجعه نکنید به کافی اصلا فکر می کنید سند همینی است که صاحب وسائل نقل می کند. خیلی فرق می کند. در وسائل اینجوری می گوید: فی الکافی عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین و عن علی بن محمد بن عبدالله عن سهل بن زیاد جمیعا. آدم می گوید خوب است دیگر، دو تا سند دارد. حالا در سند دوم سهل بن زیاد است باشد، اما سند اول که خوب است، عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن علی بن مهزیار. اما وقتی می روی کافی را نگاه می کنی می بینی عجب، کافی اینجور دارد: محمد بن الحسین و علی بن محمد عن سهل بن زیاد. محمد بن حسین و علی بن محمد هر دو از سهل بن زیاد نقل می کنند. محمد بن حسین مستقیم از علی بن مهزیار نقل نکرده است. صاحب وسائل جوری که نقل کرده کأنه محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین و علی بن محمد عن سهل بن زیاد جمیعا عن علی بن مهزیار. که معنایش این است که محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که ثقه است او نقل کرده است از علی بن مهزیار.

ما از این قبیل موارد کم نداریم.

سؤال وجواب: شما فکر می کنید صاحب وسائل خط کلینی دستش بوده؟ یک نسخه مغلوطه ای دستش بوده است که الان در آستان قدس رضوی هست.

گاهی ذیل یک روایتی حالا چه در فقیه و چه در تهذیب، خود مؤلف مطلبی می گوید. صاحب وسائل فکر می کند این تتمه روایت است. اما این تتمه روایت نیست بلکه این مطلب جدیدی است از مؤلف این کتاب. نمونه هایی هست. در ذیل صحیحه زراره آمده: و کان رسول الله إذا أتی ذبابا قصّر و ذباب علی برید و إنما فعل ذلک لأنه إذا رجع کان سفره بریدین ثمانیة فراسخ. آقایان آمده اند می گویند و فی صحیحة زرارة. نه، این ذیل صحیحه زراره آمده است اما چه کسی می گوید این ذیل صحیحه زراره روایت زراره است؟. مجلسی اول خیلی دقیق است، در روضة المتقین می گوید احتمال دارد این ذیل کلام صدوق باشد.

وهمینطور در ذیل صحیحه حلبی در تهذیب یک جمله آمده است که: و إن أوصی أن یُحجّ عن حجة الاسلام ولم یبلغ ماله بذلک فلیُحجّ عن بعض المواقیت. این ذیل صحیحه حلبی آمده است. حالا صاحب مدارک و صاحب جواهر ومرحوم حکیم در مستمسک این را به عنوان صحیحه حلبی مطرح می کنند. در حالی که ذیل تهذیب ادامه اش را نگاه کنید معلوم می شود این عبارت خود شیخ طوسی است. چون بعدش می گوید روی ذلک موسی بن القاسم.

خلاصه باید دقت کنیم در نسخه شناسی، انسان دنبال نسخه ها و مصادر اصلیه بگردد. خیلی در نقلها اشتباه می شود.

و در کلمات هم دقت کند. آیا این کلام که امروز ظهور دارد در یک معنا آیا در زمان ائمه علیهم السلام هم ظهور در این معنا داشته یا نداشته. این هم خیلی مهم است. ولذا اینها ما یتوقف علیه الاجتهاد است.

یقع الکلام فی الاجتهاد المتوسط یوم السبت انشاءالله.